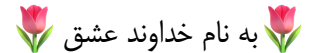


با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۹۸۵، غزل ۱۱۳۴

موضوع: در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم.



چرا ز قافله یک کس نمی‌شود بیدار؟

که رخت عمر ز که باز می‌برد طرار؟

چرا ز خواب و ز طرار می‌نیازاری؟

چرا از او که خبر می‌کند کنی آزار؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۳۴

در دو بیت آغازین غزل ۱۱۳۴ که با چرا شروع می‌گردد، مولانای جان بر خلاف اینکه می‌فرماید:

گر نپرسی زودتر کشف شود

شبیور بیدار شو، بیدار شو خود را به صدا در می‌آورد و از ما می‌خواهد که دوباره خود را مورد ارزیابی قرار داده و ویژگی‌های من ذهنی را از جهاتی دیگر بیان کنیم که:

چرا را از خواب همانندگی‌ها بیدار نمی‌شویم و چرا کسی که می‌خواهد ما را از خواب بیدار کند از او آزرده خاطر می‌شویم و می‌رنجیم.

بیدار کردن کسی که در خواب است به مراتب بهتر است از کسی که خود را به خواب زده است.

حال مطرح نمودن نمونه‌ای از این ویژگی‌های من ذهنی خالی از لطف نیست.

وقتی که از علم الاسرار الهی که سرّ سرّ و راز عالم خلقت که خودمان هستیم و وجود اصلی الستمان که زنده شدن به زندگیست بی‌خبریم و ناآگاه "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از حکم حق گسترد بهر ما بساط که از طریق انبساط و فضاگشایی که قدم اول زنده شدن به زندگی است بی‌خبریم و ناآگاه و نمی‌پذیریم که در خوابیم و تسلیم امر کن و فکان الهی نمی‌شویم و در برابر چوگان‌های حکمش حی و حاضر نیستیم تا قدم خود را از لامکان در درونمان ساکن گرداند و با دم زنده کننده نفخت فیه من روحی اش جان دوباره‌ای به چهار بعدمان بدمد، غافلیم.

و به دنبال درست کردن نظم پارکی در زندگی مانیم و از نظم زندگی و نظم و قانون جنگل گریزانیم و فرار می‌کنیم،

"در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از طفلی به نقش‌هایمان چفسیده‌ایم و آنها را رها نمی‌کنیم و اگر به نقش‌مان خدشه وارد بشود به آبروی صد من حدیدمان بر می‌خورد و از آن سبب به سوی روپوش‌ها مایلیم و نقش‌ها را درست کرده که روی خداییمان را پوشانیده و پندار کمال را ترسیم.

و نمی‌خواهیم در استکمال خود و رفع نواقصمان دو اسبه بتازیم و نمی‌پذیریم که علتی بدتر از پندار کمال نیست و مانند

ابلیس انا خیری سر می‌دهیم و به معجبی و تکبر و غرورمان ادامه داده، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که مانند فرشتگان نمی‌گوییم که "لا علم لنا" و به نمی‌دانم خود اقرار و به ناتوانی و عجزمان در من ذهنی اعتراف نمی‌کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که عشق را لذت بی‌کرانه‌ای نمی‌دانیم که قاعده و روش من ذهنی شکایت کردن و نالیدن از شرایط موجود است و از رسالت و هدف آفرینش خود که همان زنده شدن به زندگی و وفاداری به عهد است می‌باشد و در برابر اتفاقات فضاگشایی نمی‌کنیم و قضاوت و مقاومت کرده و پیغام‌های زندگی را از هر رویداد نمی‌گیریم و نمی‌گوییم که هر پیامدی در هر صباحی ضیف و مهمان جدیدی را برایمان به ارمغان می‌آورد و از آن با گشاده‌روی پذیرایی نمی‌کنیم و نمی‌دانیم که از عدم و فضای یکتایی آمده است، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که مرکز عدم را پشت و پناه خود نمی‌دانیم و در نگهداری مرکز عدم مداومت و تکرار نداریم و از عدم می‌ترسیم و به دنبال جایگزینی و پاره دوزی و وصل و پینه کردن من ذهنی مان هستیم و از دو کان و معدن درونی مان بی‌اطلاعیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از تأثیرات قرین که بدون گفتگو و غیر نطق و غیر ایماء و سجل خوهای خوب و بد و صلاح و کینه‌ها از سینه‌ای به سینه دیگر منتقل می‌گردد و تنها قرین و یارمان خود زندگیست بی‌خبریم و ناآگاه، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از گرگ درنده نفس بد یقین خود آگاهی نداریم که بدترین دشمن و بزرگترین دزد است که کارهای پسندیده ما را می‌دزدد و هیچ گونه ثمره و نتیجه بر ما در بر ندارد که فکر و عملمان را باردار کند و خلاق سازد، بی‌خبریم. و ناله از اخوان و زنان سر می‌دهیم و بهانه را بر هر قرین و اطرافیان و جامعه و خانواده می‌نهیم و در من ذهنی خود را کاهل و تبیل و جبری ساخته و مسئولیت پذیری خود را فراموش، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از مرکز عدم مان محافظت نمی‌کنیم و دل بیدارمان را چراغ نمی‌دانیم که از هر ناکسی و از هر نا اهلی پنهان کنیم تا هوشیاری حضور ما دزدیده نشود و نمی‌دانیم که یک بد است از جمع رفتن یک زمان مکر و حيله من ذهنی است که ما را مبتلا و قرین و همراه بئس القرین می‌سازد، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که خانه و دل و درون و مرکزمان را از نیک و بد نمی‌روئیم و آن را پُر از عشق احد نمی‌گردانیم و تمامی غم‌های خود را به یک غم واحد و به غم وصال و غم زنده شدن به خداوند قرار نمی‌دهیم و هر چیزی که در درونمان می‌بینیم، آن را عکس گدای من ذهنی مان نمی‌پنداریم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که ظاهر من ذهنی مان را بزک کرده و آرایش و خود را خوب و معنوی نما جلوه می‌دهیم؛ ولی ظاهری آرام داریم در حالی که درون و در تگ جوی مان سرگین های من ذهنی مانند بوی بد پیاز از دور به مشام می‌رسد، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که بر اساس عقل ناقص و جزوی من ذهنی زندگی مان را اداره می‌کنیم و می‌خواهیم زندگی دیگران را هم درست در صورتی که از سر و سامان دادن زندگی شخصی خود در جا می‌زنیم و اوضاع زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی مان خراب است، برای دیگران خدایی کرده و خود را همدان و همه چیز دان و همه کاره می‌دانیم و از خرد بی‌منتهای کائنات بی‌خبریم و ایمان و اعتقادی به خداوند نداریم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که به عنوان نماینده شیطان از من ذهنی درونمان اطلاعی نداریم و مسبب الاسباب را عیان نمی‌بینیم و دل بر سبب‌های جهان می‌نهیم و دید نظر و دید سبب سوراخ کن نداریم که حجب و حجاب‌های من ذهنی مان را پاره کند تا سبب سازی و دانایی سلطان زندگی را ببینیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که قبضی می آید و آتش دل می شویم و آن را به خیر و صلاح خود نمی دانیم و چاره قبض نمی کنیم و با ارتعاشات قبضی و فضا بندی هم به خودمان و هم به دیگران و جامعه ضرر می زنیم و آسیب می رسانییم و درد پخش می کنیم، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که غافلیم که با هر فضا گشایی بسط می آید و ثمرات و نتایج خوبی به بار می آورد که می توانیم ارتعاشات عشقی خود را به تمامی باشندگان عالم ابلاغ نماییم تا از طریق ما سایر کائنات زنده گردند، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که این گفته پیامبر را فراموش کرده که هر کسی که جنت و بهشت فضا یکتایی را می خواهد، نباید توقع از دیگران داشته باشد و از دیگران چیزی بخواهد و یا انتظار که دیگران به او کمک کنند و او را نجات دهند، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که به دنبال غم و اندوه و غصه و حسادت و رقابت های ناسالم و حساست و تنگ نظری و بدخواهی و بدخلقی و ایجاد مسئله سازی هستیم و مسائل مان را به سوی دیگران هول می دهیم و می گوئیم تو حلتش کن و از ضرر و زیان دیگران و شکست های اقتصادی و مالی شان و بیماری های جسمانی شان خوشحال می شویم و ناآگاه از اینم که فعل توست که این غصه های دم به دم که جف القلم بر اساس حالات درونی مان زندگی بیرونی مان را می نویسد، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که نمی دانیم که کار آن کار است که نسبت به من ذهنی مان بمیریم و خوشحال باشیم و کار کوتاه را بر خود دراز نگردانیم و این امانت الهی که در درونمان گرو گذاشته شده است با سعه صدر و فضای گشوده شده به مقصد برسانییم، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که زندگی با ریب المنون و اتفاقات گوناگون سرمان را به دیوار بلا می زند ولی گوش کر ذهنی مان نمی شنود و نمی دانیم که زمان روانشناختی یعنی گذشته به ثمر نرسیده و آینده نامعلوم توهمی بیش نیست و یار در آخر زمان است که طرب سازی می کند و پیغام های خود را ابلاغ که آن چیزی که جد جد است و اصلی خود زندگیست، و چیزهای اقل و گذرا و حوادث بازی و شوخی های زندگیست " در خوابی و در خواب فرو می رویم."

وقتی که قانون جبران را اجرا نمی کنیم، مثلاً یک فن و حرفه ای را درست یاد نگرفته مشغول به کار می شویم و تعهد کاری نداریم، چیزها را خراب تحویل دیگران می دهیم و مسئولیت نمی پذیریم و اگر چیزی به ما گفته شود، ناراحت می شویم و جبهه می گیریم، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که تمرکز را از روی خود برداشته و بر روی دیگران قرار می دهیم و دیگران را حبر و سنی کرده و نمی دانیم که باید تک به تک روی خود کار کنیم تا چراغ خود را بیفروزیم تا از شمع درونمان دیگران را روشن و همچنین وقتی که خودمان مقیم و حبس چهار و پنج و شش جهات مادی من ذهنی مان هستیم و اسیر افکار درد زا و درد آلود، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که زندگی از طریق دیگران عیبها و نواقصمان را بیان می کند که تا زندگی مان را درست کند، انتقاد می کنیم و واکنش نشان می دهیم و با خود در جنگ و ستیزیم و در سخن گویی از خداوند ارتفاع می گیریم و اجازه نمی دهیم که خداوند از زبان زندگی با ما سخن بگوید، " در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که از اشعار دیو سوز مولانای جان می‌رنجیم و از کاروان عاشقان جدا افتاده‌ایم، در زیان کاری، " در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که مانند حضرت آدم نمی‌گوییم: "ظَلَمْنَا نَفْسَنَا" که ما به خودمان ضرر زدیم و بد کردیم و توبه پذیر و پای ماچان و عذرخواه نیستیم، " در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که در اسارت زیاد و کم شدن همانیدگی‌ها و سود و زیان آنها قرار داریم و از صنع آفریدگاری خداوند بی‌خبریم که عاشق صنع آفریدگاری او که راه حل‌های جدید را به ما نشان می‌دهد، بافر است و باشکوه و عاشق چیزهای مصنوع که ساخته دست خودمان است، کافر است و پوشاننده زندگی زنده و بی‌خبر از آنیم که کل بشریت در خواب ذهن بسر می‌برد و با راه حل‌های مخرب من ذهنی و افکاری که از روی انقباض می‌آید، نمی‌توانیم آنها را بیدار کنیم .
و به باورها و اعتقادات پوسیده گذشته‌گان سفت چسبیده‌ایم و سر سخنان از آنها دفاع می‌کنیم و گرایش و دین و ملیت خود را برتر از سایر ادیان و اقوام و ملت‌ها می‌دانیم و دید دویی داشته و سایرین را از اغیار ، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم ."

وقتی که از ثروت‌های خدادادی زندگی بی‌خبریم و از رحمت اندر رحمت الهی چیزی نمی‌دانیم، و نمی‌دانیم که "كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ" در هر بامدادی زندگی کار تازه‌ای دارد که شیرین تر و نادرتر از شیوه‌های پیشینش می‌باشد، که زندگی مان را سامان بخشد، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که به طمطراق‌های من ذهنی و جلال و شکوه آن علاقمندیم و دلخوش به چرب زبانی‌ها و تملق و چاپلوسی‌های افراد من ذهنی و دیگران را مورد توجهات ذهنی قرار می‌دهیم .
و قوت اصلی‌مان دروغ و دغل و لاف و ادعاست و به دنبال ایرادات در دیگران و عیب‌بینی و عیب‌جویی از دیگرانیم که خود را بزرگ جلوه دهیم و دیگران را خوار و کوچک و پست نماییم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که در خواب ذهن بودن برای مان یک سبک زندگی شده است و خود را به خواب زده‌ایم و با این شیوه و دردهای حاصل از آن خو و نمی‌خواهیم که تغییر کنیم و به کار افزایشی‌های خود ادامه و جهدهای فرعون‌ی را دنباله‌دار می‌کنیم، " در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که نمی‌دانیم که جهان ما را مات خواهد کرد و مهر این جهان نقش آب است و اگر ذوقی در چیزهای این جهان وجود دارد که برایمان لذت بخش است و خوشمان می‌آید .

باید بدانیم که یادآور :

لذت بی‌کرانه عشق است و یادآور پیمان‌الست که او را بجوییم و او را بخواهیم تا به او زنده گردیم ، " در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی در من ذهنی از تنهایی‌مان می‌ترسیم و فکر می‌کنیم که با داشتن دوستان زیاد و به دنبال دوستان زیاد بودن و دوست اضافه کردن، حالمان خوب می‌شود و در چیزها و اشخاص به دنبال زندگی می‌گردیم و به دنبال شادی‌های بی‌سبب .
و خود را کدیه ساز و گدا جو، و تنهایی خود را نمی‌پذیریم و برایش فضا باز نمی‌کنیم ، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که نه از زمان بیداری مان آگاه هستیم و نه از عاقبت اندیشی مان و نه از عاقبت‌بینی مان و همواره ارتعاش به درد می‌کنیم و نمی‌خواهیم زندگی زنده را در دیگران به ارتعاش در آوریم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که تاج کرم‌نای الهی را و طوق اعطیناکاش را فراموش کرده‌ایم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."


وقتی که معمار زندگی مان را حقه بازی‌های من‌ذهنی قرار می‌داده‌ایم و از معمار و سازنده زندگی خیر نداریم و می‌خواهیم با این معماری جهان را آبادان کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."


وقتی که از اشتباهات همدیگر تقلید می‌کنیم و همدیگر را به انجام دادن آن تشویق و تحت تاثیر افکار همدیگر و جلوی تند تند فکر کردن و سرعت اندیشیدن را نمی‌توانیم، بگیریم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

باید بدانیم که :

جز عنایت او که گشاید چشم را؟
و جز محبت او که نشاند خشم را؟

و باید بدانیم که :
بیدار شو بیدار شو هین رفت شب بیدار شو .
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۳۳
و باید بدانیم که :

 کاروان رفت و تو غافل خفته‌ای
در زیانی در زیانی در زیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۱
و در پایان : وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است ، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند .

 ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی ، مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ، ۳۰۸۷
پر انرژی و سالم بمانید .
خیلی ممنون ، خدا نگهدار شما .
زهرا سلامتی ، از زاهدان .

